

درباره انتخابات ریاست جمهوری ایران

گفتگوی تلویزیون کاوش با مهرداد درویش پور و حسن شریعتمداری

این برنامه را در [اینجا](#) ببینید

دو جمهوریخواهی ناسازگار

شیدان وثیق

با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی کرد. رادیکالیسم جمهوریخواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوریخواهان ایران نیست.

Rerum concordia discors

جمهوریخواهی و ملی‌گرایی

(جمهوریخواهی و ملی‌گرایی در ایران)

جمهوریخواهان ایران، نه در گذشته و نه امروز، متحد و متفق نبوده‌اند. همواره در گروه‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی و نظری تقسیم و تجزیه شده‌اند. این تقسیم و تجزیه اما ویژگی ایرانیان نبوده است بلکه نزد همه‌ی ملت‌های تاریخ مدرن وجود داشته و دارد.

امروزه، جمهوریخواهی *Républicanisme*، بیش از پیش در همه جا، از جمله نزد جمهوریخواهان ایران، با بحران هویتی خود رو به رو شده است. در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمان‌دهی در برابر

پرسش‌هایی اساسی و بغرنج قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت یا بی‌طرف باقی بماند. این جمهورخواهی اما، در چالش با مسایل رو به روی خود، یا رادیکال است یا محافظه‌کار. رادیکال است به این معنا که خواهان تغییر ساختاری نظم موجود است. از این‌رو اپوزیسیونی و ضدسیستمی است. محافظه‌کار است با این معنا که مدیریت رفرمیستی نظم موجود را بر عهده می‌گیرد. از این رو در نهایت پوزیسیونی و سیستمی است. امروزه، شرایط پر تضاد ملی و جهانی به گونه‌ای‌اند که بین دو بدیل رادیکالیته و محافظه‌کاری راه سومی برای انسان‌ها باقی نمی‌ماند.

بر زمینه‌ی دوگانگی فوق، جمهوری‌خواهان ایران امروز در برابر پرسش‌هایی چون کدام جمهوری؟ کدام دموکراسی؟ کدام جدایی دولت و دین در ایرانِ فردا و کدام راه گذر از جمهوری اسلامی در ایرانِ امروز قرار دارند. از میان آن‌ها اما، دو چالش اصلی همانا یکی، مسأله‌ی براندازی جمهوری اسلامی از طریق جنبش‌های اجتماعی و انقلاب مردم به سوی جمهوریتی آزاد و دموکراتیک است و دیگری، در پیوندی فشرده با اولی، مبارزه برای جدایی دولت و دین در ایران. در این میدان، جمهوری‌خواهان ایران به دو دسته‌ی ناسازگار، رادیکال و اصلاح‌طلب، با دو فلسفه‌ی ناسازگار، گسست از سیستم یا رفرم در سیستم، تقسیم می‌شوند

در این میان، یکی از روندهای جمهوری‌خواهی در اپوزیسیون ایران را جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران تشکیل می‌دهد. این روند، نزدیک به هشت سال پیش در خارج از کشور، بر پایه‌ی نفی جمهوری اسلامی و سلطنت و مخالفت با اصلاح‌طلبی در چهارچوب رژیم، پایه‌گذاری می‌شود. این حرکت جنبشی برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، اکنون، با گذر از فراز و نشیب‌هایی، در آستانه‌ی پنجمین گردهم‌آیی سراسری خود قرار دارد. این جریان، به باور من، می‌تواند به سهم خود، با پایداری بر اصول و ارزش‌های بنیادین^۱ش و در بازبینی و ارتقای آن‌ها، همواره چون تا کنون، مروج و مبلغ یک جمهوری‌خواهی رادیکال در اپوزیسیون پلورالیست ایران باشد.

اما رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزواطلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست. امروزه، اگر چه به لحاظ تاریخی شرایط عینی و ذهنی شکل‌گیری هم‌گرایی‌ها و اتحادهای بزرگ و فراگیر گذشته وجود ندارند و چه بسا نیز هرگز به وجود نخواهند آمد، اما در مقابل، امکان همکاری‌های

گسترده بر سر مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشد. در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی بزرگ اما غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

۱- بحران هویتی جمهوری‌خواهی امروز

جمهوری‌خواهی در نظریه و عمل از سِکانه‌های مختلف تاریخی گذر کرده است. ریشه‌ی آن را البته باید نزد یونانیان باستان در ایده‌ی Politeia یافت. در آن فلسفه‌ی سیاسی جُست که شهر-مداری را ابداع می‌کند و «سیاست» را از امر «خدایان»، «یک»، «فیلسوف-شاه» یا «نخبگان» به امر مردم Demos در می‌آورد (۱). اما جمهوری‌خواهی معنای بنیادین خود را پنج سده‌ی بعد در روم، نزد سیسرون، چون «امر عمومی» Res publica کسب می‌کند (۲). از آن پس این مقوله در اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی راه خود را تا به امروز با گذر از تعریف کانتی از جمهوری چون «شکل رژیم» forma regiminis بر پایه‌ی قانون اساسی (۳) سیر می‌کند. با این همه در انقلاب فرانسه است که ریپوبلیکانیسم به واقع در نظریه و عمل در برابر مونارشسیسم (پادشاهی) شکل می‌گیرد. این جمهوری‌خواهی اما از همان روز تولد یکپارچه نبوده است بلکه به دسته‌های مختلف و متضاد در نفی نظام سلطنتی تقسیم و تجزیه می‌شود.

جمهوری‌خواهی دوران کنونی اما با بحرانی هویتی رو به رو شده است. در زمانی که «جمهوری» به شکل اصلی و غالبِ نظام‌های جهان درآمده است، در شرایطی که از شرق آسیا تا غرب آمریکا و از شمال اروپا تا جنوب آفریقا، کمتر رژیمی خود را امروزه جمهوری و جمهوری‌خواه نمی‌نامد، جمهوری‌خواهی در وضعیتی قرار گرفته است که ایده‌های بنیادین‌اش چون حکومت قانون‌مدار بر پایه‌ی قانون اساسی، پارلمان منتخب، جدایی سه قوای مجریه، مقننه و قضایی و انتخاب رئیس‌جمهور... به تنهایی دیگر پاسخ‌گوی مسایل سیاسی و اجتماعی مبرم کنونی نمی‌باشند. جمهوری‌خواهی در سده‌ی بیستم در برابر جمهوری‌های توتالیتَر، فاشیستی، اقتدارگرا و دینی قرار می‌گیرد و هر بار ملزم به مرزبندی خود با آن‌ها می‌شود. هر بار باید نشان دهد که جمهوری و جمهوری‌خواهی حقیقی در نظریه و عمل با آن جمهوری‌ها و جمهوری‌خواهی‌های بدلی، استبدادی، ضد‌مردمی یا محافظه‌کار تضادی اساسی و ماهوی دارد. افزون بر این، امروزه جمهوری‌خواهی در برابر چالش‌هایی جدید چون بی‌عدالتی اجتماعی، نابرابری، سلطه ملی و جهانی قدرت‌های مالی و سرمایه‌داری... قرار گرفته است. به گونه‌ای که نمی‌تواند نسبت به این پدیدارها بی‌تفاوت یا بی‌موضع باقی‌ماند.

در چنین وضعیتی، جمهوری‌خواهی امروزی می‌بایست هویت خود را بازبینی کند. محدودیت‌های مضمونی و محتوایی خود را بررسی کند. دست به ساختارشکنی خود در تئوری و عمل زند. کاستی‌های خود را زیر پرسش ببرد. خود را باز تعریف کند. مبانی خود را ژرفا بخشد. در یک کلام دست به نوسازی و نواندیشی خود زند. امروزه، در برابر خواست‌های اساسی برابری‌خواهانه و رهایی‌خواهانه‌ی مردمان از زیر سلطه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، جمهوری‌خواهی حقیقی نمی‌تواند در چهارچوب مبانی دویست ساله‌ی خود باقی بماند و آن‌ها را با نیازهای زمانه متحول و منقلب نسازد.

این جمهوری‌خواهی، در بازبینی، بازسازی و نوسازی خویش، به امر اجتماعی در دستگاه نظری و عملی خود اهمیت و جایگاهی ویژه می‌دهد. در گستره‌ی ملی و جهانی، از تغییر سیستم موجود، نه تنها در امور سیاسی و حقوقی بلکه همچنین در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی جانبداری می‌کند. در چنین نگاهی، جمهوری یا «جمهوری اجتماعی» است و یا نیست و در این صورت جمهوری به معنای واقعی کلمه نیست.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند طرفدار نظام اقتصادی ملی- جهانی حاکم کنونی باشد که در جهت سود و سلطه‌ی اقلیتی کوچک و خسران و نابودی اکثریتی کلان عمل می‌کند.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند طرفدار بی‌عدالتی و نابرابری باشد. نمی‌تواند طرفدار تبعیضات گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، جنسیتی، ملیتی و غیره باشد. نمی‌تواند طرفدار دولت‌گرایی Etatisme به معنای سلطه‌ی دستگاهی جدا و مافوق جامعه بر جامعه و انسان‌ها باشد.

اگر Res publica یا «امر عمومی» معنای حقیقی جمهوری است، پس جمهوری‌خواهی نمی‌تواند «سیاست» را چیزی غیر از دخالت و مشارکت مستقیم مردم در اداره‌ی امور خود از طریق سازماندهی جمعیشان یا خود- سازماندهی بدانند.

۲- جمهوری‌خواهان ایران و چالش‌های جدا کننده

در ایران، جنبش جمهوری‌خواهی به این نام در حقیقت با انقلاب ۵۸ و انقراض نظام پادشاهی آغاز می‌شود. البته پاره‌ای از مبانی جمهوری خواهی چون حکومت قانون، قانون اساسی، مجلس قانون‌گذار و تا اندازه‌ای اصل تفکیک قوا در انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن مطرح می‌شوند. ایده‌ی Res publica را بلکه بتوان به معنایی در اصل بیست

و ششم متمم قانون اساسی مشروطه پیدا کرد: «قوای مملکت ناشی از ملت است». اما این انقلاب، در نفی سلطنت مطلقه، در اساس سلطنتی مشروطه می‌خواست و نه جمهوری. تلفیق دولت و دین می‌خواست و نه جدایی آن دو را. پس از آن نیز، در سکانسهای مختلف تاریخی، جمهوری‌خواهی در نظریه و عمل هیچ‌گاه تبدیل به جنبشی فکری، سیاسی و اجتماعی در ایران نمی‌شود. دین‌گرایان در اکثریتی بزرگ همواره طرفدار سلطنت مشروع یا حکومت دینی بودند. ملی‌گرایان شعار «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت» را سر می‌دادند و حزب وابسته‌ی توده مخالفتی با نظام سلطنتی به شرط تبعیت از ارباب شمالی‌اش نداشت. در این میان، از اواخر دهه‌ی ۴۰ و در دهه‌ی ۵۰، در جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان) و در میان چپ‌های مارکسیست مستقل داخل و خارج، سرنگونی رژیم شاه به معنای نفی نظام پادشاهی تبدیل به شعاری اصلی می‌شود. با این همه حتا در این دوره نیز، جنبشی مستقل به نام جمهوری‌خواهی شکل نمی‌گیرد. شناخت کسری جمهوری‌خواهی در جنبش سیاسی ایران در فاصله‌ی بین دو انقلاب، با این که از اهمیت آموزنده‌ای برای مبارزات کنونی و آینده برخوردار است اما خارج از موضوع اصلی این نوشتار می‌باشد.

در فردای انقلاب ۵۸، با استقرار استبداد جدید و در مبارزه با ننگی که خود را «جمهوری» با پسوند دینی می‌خواند، حرکت‌های جمهوری‌خواهی به این نام در اپوزیسیون ایران شکل می‌گیرند. با گذشت سی و سه سال از عمر رژیم اسلامی، این جمهوری‌خواهی امروز در برابر چالش‌هایی گوناگون و بزرگ که هم جنبه‌ی سیاسی- راه‌کاری دارند و هم نظری- فلسفی قرار گرفته است. بخشی از آن‌ها را در بالا مورد توجه قرار دادیم. از آن جمله است پرسش کدام جمهوری و جمهوری‌خواهی برای ایرانِ فردا. آن جمهوری‌خواهی که «جمهوری اجتماعی» می‌خواهد یعنی امر اجتماعی و نه تنها سیاسی و حقوقی را مورد توجه قرار می‌دهد و برای تغییرات ساختاریِ سیاسی- اجتماعی مبارزه می‌کند؟ و یا آن جمهوری‌خواهی که اکنون در سراسر گیتی حکم‌فرماست، که مدیریت (بهتر؟) سیستم موجود ملی- جهانی را بر عهده می‌گیرد و در نهایت رسالتی برای خود جز ادامه‌ی «همان- در- شکلی- دیگر» قایل نیست؟

افزون بر این‌ها، جمهوری‌خواهان ایران در برابر دو چالش بزرگ دیگر قرار دارند. یکی، گذر از جمهوری اسلامی، چگونگی و راه‌کار آن و دیگری، جدایی دولت و دین و مضمون آن در شرایط ایران است. در این دو میدان تفکیک‌ناپذیر، جمهوری‌خواهان ایرانی به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌شوند. بخشی بزرگ و در اکثریت خواهان اصلاحات در جمهوری

اسلامی یعنی در نهایت پاسدار سیستم و قانون اساسی آن و در نتیجه پیرو گونه‌ای حفظ دین‌سالاری است. بخشی دیگر که در اقلیت است، خواهان براندازی نظام در تمامیت‌اش از طریق جنبش‌های اجتماعی در داخل و بنا براین تاسیس نظامی دیگر بر مبنای یک قانون اساسی دیگر یعنی قانون اساسی جمهوریت و به این وسیله پایان دادن به دین‌سالاری در هر شکل و مضمون آن است.

اما ویژگی‌های تمیزدهنده و شاخص‌های اصلی جمهوری‌خواهی رادیکال ایرانی، در خطوط کلی و محوری، امروزه چه می‌توانند باشند؟ جمهوری‌خواهی رادیکال خواهان دگرگونی‌های ساختاری در جامعه ایران است. به این معنا که تنها برای تحولات روبنایی سیاسی، حقوقی و نهادینه مبارزه نمی‌کند بلکه برای تغییرات زیربنایی اجتماعی و اقتصادی و از جمله برای عدالت اجتماعی و برابری نیز تلاش می‌کند. این جمهوری‌خواهی می‌داند که آزادی، جمهوری، دموکراسی و حقوق بشر به معنای حقیقی کلمه بدون عدالت اجتماعی و برابری بسی ناقص، ناپایدار، محدود و در نهایت صوری می‌باشند. با این همه برای کسب همین آزادی‌ها و دموکراسی نیز از هیچ تلاش و پیکاری خودداری نمی‌کند.

جمهوری‌خواهی رادیکال، برای ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی، تنها و تنها بر رشد و توسعه‌ی جنبش‌های اجتماعی در درون جامعه و بر خود-سازماندهی مردم باور دارد و در این راه نیز تلاش و مبارزه می‌کند.

جمهوری‌خواهی رادیکال از اشکال گوناگون مبارزات مردمی، از مقاومت منفی و مدنی، اعتصابات و تظاهرات خیابانی و دیگر اشکال مسالمت‌آمیز تا شکل‌های شورش‌ی چون قیام و انقلاب پشتیبانی می‌کند. انقلابی که به رغم خطرهای و نامسلمی پیامدهاهاش همواره از اسپار تا کوس تا امروز راقم تاریخ بشریت در بند بوده است.

جمهوری‌خواهی رادیکال در این برهه‌ی تاریخی جنبشی اپوزیسیونی است نه برای تصرف قدرت و دولت بلکه برای ایجاد زمینه‌های نظری و عملی برآمدن جنبش‌های دگرگون‌ساز اجتماعی در ایران. این جمهوری‌خواهی، در شرایط وجود جمهوری اسلامی و قانون اساسی اسلامی تبعیض‌گرایی، در هیچ یک از ترفندهای سیاسی رژیم چون «انتخابات» و غیره، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، شرکت نمی‌کند. از نگاه این جمهوری‌خواهی، میان «امر عمومی» و «امر دین‌سالاری» هیچ نقطه‌ی مشترکی وجود ندارد.

۳- جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران و جمهوری‌خواهی رادیکال

در طیف جمهوری خواهان ایران، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران روندی را تشکیل می دهد که نزدیک به هشت سال پیش در نفی جمهوری اسلامی، سلطنت و بیراهه ی اصلاح طلبی در چهارچوب رژیم، برای فرارویی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین در ایران، پایه گذاری می شود.

به باور راقم این سطور، این حرکت جنبشی قادر است با پایداری بر اصول و ارزش های بنیادین خود چون سه اصل اساسی جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، با خواست برکناری نظام جمهوری اسلامی توسط جنبش مردم ایران، با تاکید بر عمده بودن نقش جنبش های اجتماعی در داخل کشور برای ایجاد دگرگونی های ساختاری، با پشتیبانی از اشکال مختلف مبارزاتی، از اعتراض و اعتصاب تا قیام، با پیگیری شکل جنبشی-موکراتیک و غیر قدرت طلبانه سازمان یابی در تمایز با شکل های حزبی-بوروکراتیک و قدرت طلبانه... ترجمان جمهوری خواهی رادیکال در اپوزیسیون ایران باشد.

اهمیت پایداری و استمرار حرکتی از این سنخ، اهمیت حضور فعال یک روند جمهوری خواهی رادیکال از نوع جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در اپوزیسیون ایران، روندی هر چند کوچک و در اقلیت، اهمیت حضور فعال حرکتی که تمامیت رژیم اسلامی را نفی و خواهان برچیدن آن باشد... در این است که امروزه ما شاهد آنیم که بخش های بزرگی از جمهوری خواهان ایران یا در فکر اتحاد های رسوا کننده با هواداران نظام پادشاهی به نام «وفاق ملی» هستند، یا مشوق دخالت قدرت های بزرگ جهانی در ایران به نام «سیاست ورزی» می باشند و یا، در پی اصلاح طلبان داخل کشور، در جهت حفظ سیستم گام برمی دارند. اما اندیشه و عمل جمهوری خواهی رادیکال ریشه در واقعیت های موجود ملی-جهانی دارد و به هر ترتیبی، چه به یاری جمهوری خواهان لائیک باشد و چه نباشد، راه ناهموار و نامسلم خود را سیر خواهد کرد.

۴- از همگرایی و اتحاد ناممکن تا همکاری های ممکن

ویژگی دوران کنونی نسبت به گذشته این است که در زمانه ی ما فازهای مبارزاتی توأم و هم زمان در مناسباتی پیچیده با هم نمایان می شوند. این فازها به هم پیوسته و در هم آمیخته شده اند و بیش از پیش کلاف سر در گمی از مناسبات را تشکیل می دهند. افزون بر این، مسایل «ملی» با مسایل «جهانی» در دنیای کنونی چنان در هم تنیده شده اند که راه کارها و راه حل های مشترک و همبسته ای را در سطح منطقه و جهان فرا می خوانند. امروزه، بر خلاف گذشته، سد گذرناپذیری «مراحل»

مبارزه را از یکدیگر جدا و متمایز نمی‌کند، همچنان که مبارزه سیاسی- اجتماعی در یک کشور را از سایر کشورهای همسایه و دور جدا نمی‌سازد.

امروزه در ایران، زمان مبارزه ضد استبدادی برای آزادی که بنا بر ویژگی حکومت اسلامی خصلتی ضد دین‌سالاری دارد، جدا از زمان مبارزه برای جمهوری و دموکراسی سیاسی نیست. این یکی نیز جدا از مبارزه برای دموکراسی اجتماعی، مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری نیست. زمان این آخری نیز در نهایت نمی‌تواند چندان دور و بیگانه نسبت به مبارزه برای رهایی انسان‌ها از سلطه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی... باشد. افزون بر همه‌ی این‌ها، امروزه دیگر نمی‌توان مبارزات در محدوده‌ی «ملی» را از مبارزات در گستره فراخ منطقه‌ای و جهانی جدا کرد.

از این جا می‌خواهم نتیجه بگیریم که مبارزه سیاسی- اجتماعی امروز در ایران و یا در هر گوشه‌ی دیگر زمین مشترک ما، بدون در نظر گرفتن مسایل فردایی که در دل همین امروز هر دم رخنه می‌کند، امکان‌پذیر نیست. پس اگر این فردا را از هم اکنون باید چون مساله‌ی حی و حاضر - و نه مساله‌ای مربوط به آینده‌ای دور و نامعلوم - دریابیم و در مبارزه و سیاست خود دخالت دهیم، در این صورت طرح‌های ناظر بر ایجاد کلیت‌های بزرگ سیاسی چون «وفاق ملی»، «اتحاد»، «هم‌گرایی»، «بلوک» و غیره، به دلیل تعارض‌ها و تضادهایی که ریشه در موقعیت‌ها و منافع متفاوت و متضاد اقتصادی و طبقاتی دارند، به دلیل شرایط گوناگون اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و عقیدتی، به دلیل طرح‌های متفاوت برای آینده‌ای که جدا از امروز نیست... برای مردمانی که هیچ‌گاه واحد و هم‌گون نبوده‌اند و نیستند... نه تنها ناممکن می‌گردد بلکه حتا کوشش در جهت آن نیز اقدامی واپس‌گرا و ارتجاعی می‌شود.

امروزه نمی‌توان تنها به گرد اصول کلی چون جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر و یا شعارهایی چون انتخابات آزاد و از این قبیل... دست به ایجاد اتحاد، بلوک یا هم‌گرایی جمهوری‌خواهی زد. امروزه نمی‌توان به منظور ایجاد هم‌گرایی، اتحاد یا وفاق، از مسایل پسا جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به راستی و به ناگزیر در جامعه تعارض برانگیزاند، چشم پوشید. امروزه نمی‌توان مسایل مبرم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی که مورد اختلاف و نزاع در جامعه می‌باشند را به خاطر دسترسی به هم‌گرایی یا اتحاد، فرصت‌طلبانه کنار گذارد و یا دور زد.

هراکلیت در قطعه‌ی مشهور خود می‌گوید: «نزاع (یا جنگ) پدر همه‌ی چیزهاست» (۴) و شاعر رومی، هوراسیوس، در همین راستا می‌افزاید: «چیزهای سازگار ناسازگارند» (۵). در جهان زمینی پر تضاد و تعارض ما (هم چون جهان آسمانی خدایان نزد یونانیان باستان) سازگاری، آنیست که ناسازگار باشد. این ناسازگاریست که با واقعیت جهان پر شور و تلاطم ما سازگار است و نه بر عکس. همه چیز در جهان، در هستی خود، چندان، چندگانه، متضاد و در هم‌زیستی-هم‌ستیزی به سر می‌برند. این چندانگی و چندگانگی نمی‌توانند توسط «یک» نمایندگی شوند بلکه، به واقع، تنها می‌توانند به صورت چندان و چندگانه در تجمع‌ها، گروه‌ها و تشکلهای گوناگون، متفاوت یا متضاد، خود را نمایان سازند، معرفی و اعلام وجود کنند. «هر «گونه»ی مجتمع، از این گوناگونی، بی‌واسطه از خود نمایندگی می‌کند. مستقیم، دست به عمل می‌زند، دخالت‌گری و مبارزه می‌کند. این «گونه»های مجتمع، این جمع‌های جدا از هم، اما می‌توانند در رخ‌دادهایی، در زمان‌هایی و در مکان‌هایی ویژه و معین، بیشتر نابهنگام و اتقاقی، به گرد مسایلی مشخص، مبرم و مشترک، به گونه‌ای موقت و گذرا، هم‌سو شوند و دست به همکاری یا ائتلاف‌هایی زنند.

اما این ائتلاف‌ها یا اتحادهای سیاسی همواره موقت و گذرا می‌باشند. این‌ها در همین حد نیز تنها می‌توانند برآیند اتحاد بین اقشار و طبقات اجتماعی در حرکتهای مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی و مدنی‌شان باشند و نه بر عکس. این تصور رایج در اپوزیسیون ایران که در خارج از کشور، در خارج از میدان مبارزات سیاسی-اجتماعی و مستقل از جنبشهای اجتماعی و اتحادهایی که میان خود اقشار و طبقات بر سر موضوعات مشخص سیاسی یا اجتماعی به وجود می‌آیند، می‌توان دست به اتحادهای بزرگ سیاسی بین گروه‌های سیاسی بُریده از میدان واقعی اجتماعی مبارزه زد، افسانه یا پنداری واهی و باطل بیش نیست.

با این وجود اما، به سر رسیدن تاریخی زمانه‌ی همگرایی‌ها و اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته بودن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی کرد. رادیکالیسم جمهوری‌خواهی به معنای انزوای طلبی، فرقه‌گرایی یا مخالفت با تلاش‌ها در جهت همکاری و هم‌کوشی جمهوری‌خواهان ایران نیست. امروزه، امکان همکاری‌های محدود یا گسترده به گرد مسایل مشخص مبارزاتی چون دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران فراهم می‌باشند. جمهوری‌خواهان خارج کشور به راستی می‌توانند بر اساس سه اصل حداقل چون جمهوریت، دموکراسی و جدایی دولت و دین برای ایران دست به همکاری‌های گوناگون و گسترده با حفظ چندانگی و چندگانگی

خود زنند. این همکاری‌ها می‌توانند اشکال مختلف به خود گیرند: از کارزارهای عملی مشترک تا برگزاری گفت‌وگوها و سمینارها برای روشنایی بخشیدن به اختلافات و اشتراکات... در این مسیر، هر گامی هر چند کوچک اما عملی به پیش مفیدتر از صدها برنامه‌ی غیر عملی برای ایجاد اتحادهای ناممکن و موهوم است.

آوریل ۲۰۱۳ – فروردین ۱۳۹۲
cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت‌ها

(۱) – دیالوگ پروتاگوراس در افلاطون: آثار افلاطون، پروتاگوراس، جلد اول، ص. ۸۴، مترجم: محمد حسن لطفی.

(۲) – سیسرون: رساله‌ها در باره‌ی جمهوری.

(۳) – اما نوئل کانت در: به سوی صلحی جاودانه، نشر فرهنگستان برلن، جلد ۸، ص. ۳۵۲.

(۴) – هراکلیت: قطعه ۵۳ در Dielz – Kranz

((۵) – هوراسیوس Horace در مکتوبات ۱ – ۱۲ – ۱۹

نگاهی به سند سیاسی پیشنهادی سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت

احمد آزاد

پایداری نیروی جمهوریخواه دمکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران است.

سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت در راه است و به این مناسبت، شورای مرکزی این سازمان سند سیاسی پیشنهادی به کنگره با عنوان «سیاست‌های ما و راهکارهای سیاسی برای برون رفت کشور از وضعیت بحرانی» را منتشر کرده است. با توجه به این که سند سیاسی کنگره تعیین کننده خط مشی سیاسی آینده این سازمان، حداقل تا کنگره بعدی

خواهد بود، نگاهی به این سند ما را با این خط مشی آشنا خواهد کرد.

سند در ابتدا به بررسی وضعیت کشور پرداخته و بدون ورود به جزئیات و با شمردن معضلات و ناهنجاریهای اجتماعی و اقتصادی، نتیجه‌گیری کرده است که وضعیت کشور بحرانی است. تنظیم‌کنندگان سند این بحران را «محصول عملکرد بلوک قدرت (علی‌خامنه‌ای و بیت‌او، محمود احمدی‌نژاد و تیم‌او، نیروهای نظامی - امنیتی و راست‌سنتی)» دانسته است و بلوک قدرت را «برآمده از ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه» می‌دانند. درهرجامعه‌ای «قدرت»، یا در حقیقت حکومت اداره جامعه را بر عهده داشته و طبعاً مسئول خوب و بد وضعیت جامعه نیز می‌باشد. از این زاویه سند نکته جدیدی ندارد، اما آنچه در همین آغاز سند اهمیت پیدا میکند، برجسته شدن «ولایت فقیه» در تحلیل سند از ساختار حاکمیت و نظام سیاسی حاکم بر ایران است. در سند کوچکترین اشاره‌ای به حکومت مذهبی و نظام دینی حاکم بر ایران نمیشود، بلکه با ندیده گرفتن کلیت این نظام، حکومت مذهبی به «بلوک قدرت» محدود میشود، که خود حاصل ساختار سیاسی است مبتنی بر ولایت فقیه. به این ترتیب در گام نخست نظام مبتنی بر ولایت فقیه به جای نظام مذهبی حاکم بر ایران، مسئول وضعیت بحرانی کنونی معرفی میگردد. پس از سی و سه سال تجربه مستقیم یک حکومت فاجعه‌بار مذهبی در ایران، چرا سازمان اکثریت تنها جزئی از این حکومت، ولایت فقیه، را مسئول بحران اقتصادی-اجتماعی ایران میداند؟

بی تردید «ولایت فقیه» یکی از پایه‌های اصلی حکومت ایران است و در سالهای اخیر نیز نقش جدی در تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی آن داشته است، ولی این بحران فقط به این سالها اخیر محدود نمیشود و از همان ابتدای شکلگیری حکومت مذهبی در ایران، این بحران شروع و تا به امروز ادامه داشته و روز به روز تشدید شده است. ناهمخوانی حکومت مذهبی با زمانه و تناقضات بیشمار یک نظام دینی با یک جامعه دمکراتیک و آزاد، خود بخود حامل و زاینده بحران است و مذهب در حکومت قادر به حل این تناقضات نیست. دیگر آن که «ولی فقیه» بخشی از مجموعه نظامی است که در کلیت خود به صورت یک سیستم حکومتی مذهبی، بیش از سه دهه، بر جامعه ما مسلط است. بعید به نظر میرسد که تنظیم‌کنندگان سند متوجه این اختلاف نباشند، بلکه ظاهراً نتایج عملی سیاسی مورد نظر اکثریت، حاصل از این تحلیل، است که تنظیم‌کنندگان سند را به چنین راهی کشانده است.

سازمان اکثریت در پی چه سیاستی است؟

- در بند اول سند، در بخش تغییر وضع موجود، تاکید میشود که «وضع موجود باید تغییر کند. تغییر وضعیت موجود و راه برون رفت کشور از وضعیت بحرانی، در درجه اول منوط به حل بحران اقتصادی، تامین حداقل آزادی های سیاسی و مشارکت سیاسی مردم، حل بحران هسته ای و برداشتن تحریم های اقتصادی است.» منظور از حداقل آزادیهای سیاسی چیست؟ مگر آزادیهای سیاسی حداقل و حداکثر دارد؟ آزادیهای سیاسی یعنی آزادی فعالیت سیاسی احزاب، انجمنها و افراد. تنظیم کنندگان سند محدوده این حداقل آزادیهای سیاسی را روشن نکرده اند، چرا؟ آیا میتوان چنین استنباط کرد که منظور از تامین حداقل آزادیهای سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی برای آن بخش از طرفداران نظام مذهبی است که در چارچوب بلوک قدرت قرار ندارند؟

- در بخش «امر اتحادها و سیاستهای ما» سند مطرح میکند که « با شکل گیری جنبش اعتراضی، برمیزان و توان اپوزیسیون در مبارزه علیه دیکتاتوری افزوده شده و پایگاه اجتماعی آن گسترش یافته است.» روشن نیست که این ادعا برچه مستندات و یا داده هائی متکی است. اولاً شکلگیری کدام جنبش اعتراضی مد نظر بوده است، جنبشهای کارگری، زنان، دانشجویان و جوانان، ملیتها و غیره و یا جنبش اعتراضی پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸؟ تنها جنبش جدید در این دوره اخیر، جنبش اعتراضی پس از انتخابات ۱۳۸۸ بوده است دیگر جنبشها سالها است، همراه با افت و خیزهائی، وجود داشته و به مبارزه برای رسیدن به مطالبات خود ادامه میدهند و پایگاههای اجتماعی آنها هم تغییری نکرده است. اگر منظور جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ است، چرا روشن و صریح از آن نام برده نشده است؟ جنبش اعتراضی سال ۱۳۸۸ از تنوع بسیاری برخوردار بود و بسیاری از فعالین جنبشهای مدنی تا پیش از آن و بویژه زنان و دانشجویان، در این جنبش فعال بودند. پس از سرکوبهای حکومتی جنبش اعتراضی با افت شدیدی مواجه شد و همراه با آن جنبش زنان و دانشجویی هم افت چشمگیری داشت. در این بین تنها نکته متفاوت با گذشته حضور اصلاح طلبان در این جنبش اعتراضی بود. اصلاح طلبان در ابتدای جنبش تلاش کردند تا با تکیه بر عامل به حرکت درآوردن مردم، اعتراض به نتایج انتخابات ۱۳۸۸، جنبش را در کنترل خود درآورده و بر موج اعتراضات مردم سوار شوند. اما با رادیکالیزه شدن اعتراضات و مقاومت حکومت در مقابل خواست مردم، عملاً چنین نشد و سست پائی آنها در این حرکت، به دلیل وابستگی شان به نظام، عملاً نشان داد که جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ فاقد یک رهبری بود و سرکوب موفق شد تا این جنبش را ساکت کند. به نظر میرسد که سند نویسان تلاش دارند که غیرمستقیم نیروی اصلاح طلبان، که اکنون بطور

کامل از دایره حکومت به بیرون پرتاب شده اند، را اپوزیسیون جا زده و معترضین پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ را پایگاه اجتماعی آنها قلمداد کنند.

- سند به «پایگاه اجتماعی» جنبش اعتراضی پس از خرداد ۱۳۸۸ اشاره داشته و تاکید دارد که از این طریق پایگاه اجتماعی اپوزیسیون افزایش یافته است. از سوی دیگر در بخش «جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی» چنین ارزیابی میکند که این جنبش «در اساس با اتکاء بر مطالبه سیاسی طبقه متوسط جدید شکل گرفت». بر اساس مطالعات جامعه شناسی در جوامع کنونی، طبقه متوسط جدید شهری کمترین پیوندها را با فکر مذهبی داشته و بیشترین نیروی سکولار - لائیک جامعه را میتوان در صفوف این طبقه یافت. تجربه مستقیم در ایران هم نشان میدهد که از همان بدو شکلگیری حکومت اسلامی، طبقه متوسط [جدید، مدرن، شهری] تامین کننده اصلی نیروهای مخالف حکومت در جنبشهای مختلف بوده است. نگاهی به جنبش زنان و دانشجویی به خوبی نشان میدهد که کدام نیروها و وابسته به کدام طبقه اجتماعی از دمکراسی در مقابل حکومت دیکتاتوری دفاع میکردند و میکنند. اکنون باید پرسید چگونه نیروی معترض طبقه متوسط جدید، که کمترین پیوندها را با مذهب دارد، نیروی اجتماعی اصلاح طلبان است؟ آیا این گونه تحلیل کردن و به میل خود به این یا آن جریان امتیاز دادن، با مسئولیت یک نیروی سیاسی جدی همخوانی دارد؟ اساسا چه نیازی هست که به نیروی میرائی در جامعه ایران چون اصلاح طلبان، امتیاز داده شود و برایش پایگاه اجتماعی، که از آن نیست، ساخته شود؟

- در ادامه همین بخش سند میگوید که «با وضعیت پیش آمده در داخل کشور و با مهاجرت بخش قابل ملاحظه ای از فعالین سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری و انتقال مرکز فعالیت برخی نیروهای سیاسی به خارج از کشور، نقش خارج از کشور افزایش یافته است. این وضعیت، مسئله اتحادها در خارج از کشورها را به امر ضرور، مبرم و حساس تبدیل کرده و مسئولیت سنگینی را بر دوش اپوزیسیون از جمله سازمان ما گذاشته است.» اکنون بیش از سه دهه است که اپوزیسیون دگراندیش حکومت ایران به خارج از کشور رانده شده و در آنجا به فعالیت سیاسی خود ادامه میدهد. تنها نیروی تازه وارد به خارج از کشور اصلاح طلبانی هستند که بدنبال جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، برای ادامه فعالیت خود و گریز از زندان، به خارج از کشور آمده اند، جریاناتی که خود زمانی در حکومت بودند و به بدنبال اختلافات درونی حکومت ناگزیر به خروج از کشور شده اند. غالب این

نیروها همچنان به نظام مذهبی در ایران باور دارند و عمده فعالیت سیاسی شان حول کاهش حوزه اقتدار «ولی فقیه» و افزایش نقش جناح های درونی در حکومت، متمرکز شده است. سند میگوید که مسئله اتحادها در خارج از کشور به امر ضرور و مبرم تبدیل شده، و سازمان اکثریت خود را مسئول میبیند که با این نیروهایی که به تازگی به خارج آمده اند وارد اتحاد شود. بدیگر سخن ضرورت و مسئولیت حکم میکند که این سازمان با اصلاح طلبان اتحاد کند. اتفاقا به دلیل همین «ضرورت»!! است که سند نویسان تمام تلاشان را به کار بسته اند تا تحلیلها چنین «ضرورتی» را ضروری سازند

- در تداوم این استدلال در بخش «سیاستهای ما»، تنظیم کنندگان سند، ضمن برشمردن نیروهای گوناگون با گرایشهای مختلف فکری - سیاسی حاضر در جنبش اعتراضی (هنوز سند وارد بخش جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی نشده است) شامل «نیروهای جمهوری خواه سکولار و دمکرات، اعم از دین باوران و غیردینی ها و نیروهای متدین اصلاح طلب»، طرح میکند که «نیروهای تحول طلب جمهوریخواه در همکاری با هم و با سایر نیروهای جنبش اعتراضی قادر خواهند شد که در تداوم و گسترش جنبش، نقش موثرتری ایفا کنند». پرسشی این است که معنی ترم «تحول طلب جمهوری خواه» چیست؟ چه تفاوتی با جمهوریخواهان دارد، جمهوریخواهانی که در پی تغییر حکومت مذهبی، استقرار یک حکومت سکولار-لائیک و جدائی کامل دین از حکومت هستند؟ در شرائط حاضر از نظر این سند، کدام احزاب و سازمانهای سیاسی جزو این مجموعه «تحول طلبان جمهوریخواه» قرار میگیرند و آیا سازمان اکثریت یکی از این نیروها است؟

- در بند بعدی سند ادامه میدهد که «در حال حاضر به دلیل نزدیکی برخی نیروها به جهت برنامه ای، استراتژی سیاسی و اعتمادهای شکل گرفته بین آنها، امکان همکاری و اتحاد بین آنها به وجود آمده است. با توجه به این امر، ما بر سیاست تشکیل بلوک های اتحاد پای می فشاریم». احکام کلی و فاقد مستندات هستند و هرکس میتواند به میل خود آنها تعبیر و تفسیر کند. از نزدیکی کدام نیروها به جهت برنامه ای و استراتژی سیاسی صحبت میشود؟ مسئله اعتماد امر جدیدی است که وارد بحث سیاسی شده است، اعتماد به چی؟ نیروئی در پی حفظ نظام است و دیگری در پی سرنگونی آن، اعتماد چه نقشی در این میان بازی میکند؟ دیگر آن که «همکاری» و «اتحاد» دو ترم سیاسی متفاوت هستند. میتوان پیرامون موضوع مشخصی، مثلا آزادی زندانیان سیاسی و یا دفاع از برابری زنان و مردان، بین سازمانهای سیاسی همکاریهای

صورت گیرد، اما اتحاد سیاسی موضوع دیگری است که تغییراتی را در چارچوب قدرت دنبال میکند. سازمان اکثریت امروز با کدام نیروی سیاسی به جهت برنامه و استراتژی نزدیکی دارد؟ برنامه و استراتژی سازمان اکثریت (بر طبق اسناد مصوبه کنگره هایشان) که خواهان استقرار یک حکومت جمهوری دمکراتیک و جدائی دین از دولت است، چه نزدیکی با برنامه و استراتژی «حزب مشارکت» دارد که خواهان تداوم حکومت مذهبی و تلفیق دین و دولت در ایران است؟

- در تداوم ترسیم نقشه راه، سند به انتخابات آزاد میپردازد و ادعا میکند که «انتخابات آزاد به شعار فراگیر و پوشش دهنده نیروهای مخالف و منتقد تبدیل شده است.» انتخابات آزاد هم از جانب بخشی از اپوزیسیون و هم از جانب همه اصلاح طلبان (منتقد) به عنوان یک شعار محوری برای ائتلاف طرح شده است. اما همه یک برداشت و یک انتظار از این شعار ندارند و یکسان به الزامات آن باورمند نیستند. برای اصلاح طلبان، انتخابات آزاد یعنی آزاد بودن آنها برای شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی و بس. در حالی که برای بخشی از اپوزیسیون منظور از انتخابات آزاد یعنی تامین شرائط لازم و آزادی شرکت همه احزاب و سازمانهای سیاسی و از جمله خودشان در انتخابات. تکرار جمله «انتخابات آزاد» به معنی فراگیر بودن این شعار نیست و نمیتوان از تکرار این شعار توسط «همه» چنین نتیجه گرفت که این شعار «همه» را پوشش خواهد داد.

- سند، مبارزه برای «برگزاری انتخابات آزاد» را یکی از مولفه های اصلی فعالیت سیاسی سازمان اکثریت اعلام کرده است. میتوان چنین نتیجه گرفت که، تنظیم کنندگان سند بر این باورند که در جمهوری اسلامی برگزاری انتخابات آزاد ممکن است و یکی از وجوه اصلی مبارزه این سازمان میباشد. پس میتوان نتیجه گرفت که در فکر سازمان اکثریت مسیر تغییر حکومت مذهبی ایران از طریق برگزاری انتخابات آزاد میگذرد. البته هیچ کجا صحبتی از شروط لازم انتخابات آزاد و این که این شروط چگونه میتوانند در این نظام مذهبی تامین شوند، تا زمینه های یک انتخابات آزاد فراهم گردد، صحبتی به میان نیامده است. تجربه سی و سه سال حکومت جمهوری اسلامی خلاف این حکم را نشان میدهد. پرسش این است که بر پایه کدام تحلیل سند نویسان به این نتیجه رسیده اند که تغییر حکومت و تامین شرائط استقرار دمکراسی در ایران از مسیر «انتخابات آزاد» در حکومت جمهوری اسلامی میگذرد؟ در عین حال باید دقت داشت که این سیاست همزمان یک ارزش ائتلافی هم دارد و همان سیاستی را محور قرار میدهد که امروزه به عنوان تنها

وسیله استراتژیک بازگشت به قدرت از سوی اصلاح طلبان تبلیغ و ترویج میشود. و صد البته به عنوان تنها راه متمدنانه، امروزی و خیر در مقابل انقلاب و تغییر حکومت که جز خسران و شر، برای آنان چیزی به همراه نخواهد آورد.

- سنتز همه این گفتارها خودش را در سیاست پیشنهادی سند نشان میدهد. سازمان اکثریت نوک تیز حمله خود را متوجه بلوک قدرت و به ویژه ولی فقیه و نیروهای امنیتی - نظامی خواهد کرد. اتخاذ چنین سیاستی این پرسش را با خود به همراه دارد که، سیاست «نوک تیز حمله» متوجه بلوک قدرت آیا به معنی حمله نکردن به وجوه دیگر نظام است؟ آیا به این معنی است که سازمان اکثریت با بخشی از این نظام دینی مبارزه میکند و با بخش دیگر مماشات و یا بیش از آن همراهی و ائتلاف؟ آیا به این معنی است که اکثریت با بلوک قدرت و ولی فقیه مبارزه خواهد کرد و با اصلاح طلبان اتحاد و وحدت؟ ظاهراً شالوده این سند چنان ریخته شده که پاسخ این پرسش مثبت باشد.

در بررسی سند، میتوان به تناقضات بیشتری اشاره کرد، ولی همین موارد برشمرده به خوبی نشان میدهد که چه سیاستی مورد نظر تنظیم کنندگان سند است. سازمان اکثریت از ارزشهای دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم حرف میزند و خود را پرچمدار مبارزه در راه حفظ این ارزشها میداند، اما به راحتی این ارزشها را در پای معامله سیاسی خرج میکند. سیاست پیشنهادی این سند، ائتلاف و اتحاد «مخالفین» با «منتقدین» است و یا به بیان دیگر ائتلاف اپوزیسیون خواهان تغییر رژیم با اصلاح طلبان طرفدار حفظ رژیم از قبیل «حزب مشارکت»، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «راه سبز امید» و امثال امیر ارجمندها و مزروعی ها و غیره. چنین سیاست متناقضی هرگز پیش نخواهد رفت مگر آن که یکی از طرفین از اصول خود عقب نشیند. سند نشان میدهد که سازمان اکثریت آماده است تا از اصول استقرار دموکراسی و جمهوری سکولار-لائیک در ایران عقب نشیند. در تحلیل از حاکمیت، نظام جمهوری اسلامی را به بلوک قدرت و ولی فقیه محدود کرده و اصلاح طلبان مذهبی را وارد دایره اپوزیسیون میکند و برای این کار اپوزیسیون را به دو بخش «مخالف» و «منتقد» تقسیم کرده و نظام مذهبی حاکم بر ایران را به کناری مینهد. برای «اپوزیسیون منتقد»، از طبقه متوسط جدید پایگاه اجتماعی وسیع میسازد، بدون آن که توضیح دهد که این طبقه متوسط جدید ایران چه پیوندی با اصلاح طلبان خواهان حفظ نظام دارند. کوچکترین اشاره ای به تلاش اصلاح طلبان در حفظ نظام جمهوری اسلامی ندارد و این را مانع ائتلاف و

اتحاد نمیدانند. از انتخابات آزاد بدون آن که به الزامات آن اشاره کند دفاع کرده و آن را به پرچم مبارزه سازمان اکثریت برای استقرار دموکراسی در ایران تبدیل میکند. و در نهایت آن اصول دموکراتیک و نکاتی که هر یک به نحوی مانعی برای یک اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان باشد، نادیده گرفته میشود و نقشه راه چنان ترسیم میشود که همه راهها به این اتحاد ختم شود!

زمانی سازمان اکثریت سیاست اتحاد و ائتلاف با بخشهایی از قدرت را با صراحت و روشنی تمام اعلام و پی میگرفت. ولی اکنون مدتی است که با ترفندهایی تلاش میکند که با کلی گوئی و برپا کردن گردوخاک حول «سیاست پردازی» و «سیاست مدار خردمند»، سیمای کریه اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان را پنهان سازد. سیاستی که در پی همراهی و اتحاد با کسانی که هنوز و پس از گذشت تجربه تلخ حکومت مذهبی، حاضر نیستند به پذیرند فاجعه ای که در ایران رخ داده و جامعه ما را به لبه پرتگاه کشانده، محصول تلفیق دین و حکومت بوده و تنها راه حل این بحران در گام اول و قبل از هرچیز تغییر نظام و جدائی دین از حکومت است، چیزی جز تکرار سیاستهای شکست خورده قبلی نیست.

پایداری نیروی جمهوریخواه دمکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران است. امروز بیش از هر زمان دیگر زمینه برای پیشبرد چنین سیاستی آماده است. بر سر دموکراسی معامله نباید کرد.

۲۵ آوریل ۲۰۱۳

**انتخابات ریاست جمهوری اسلامی،
سناریوهای جناح های وفادار به
نظام، تغییر در آرایش نیروهای**



شرکت کردن درچنین انتخاباتی وآن هم درصورت حضور کاندیدای اصلاح طلبان، اگربرای بخش هایی ازمردم رنجدیده ای که زیرفشارهای کمرشکن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمرخم کرده و در آستانه له شدن قرار دارند و به ناگزیر به انتخاب بین بد و بدتر روی می آورند قابل فهم است، اما درمورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست.

درآستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، نظام دینی حاکم بایکی ازپرچالش ترین دوره های حیاتش مواجه گردیده است.همگام با رشد فزاینده مشکلات داخلی وخارجی،رقابت وتشتت درمیان جناح های درقدرت ونیروهای وفاداربه نظام روبه شدت گذاشته است.اراده واحدی درسطح مقامات رژیم،درپاسخ به مسائل، وجود ندارد. ولی فقیه به همراه متحدین قدرت طلب وفاسد و بله قربان گوی پیرامونش، درچنبره مشکلات وتشتت هاورقابت هاگرفتارآمده اند. درمقابله بااین وضعیت،سناریوهای مختلفی درمیان دست اندرکاران نظام مطرح ودست به دست می چرخد.سیرتحولات،روی به بروزتغییراتی درآرایش نیروهای درقدرت دارد.بحث برسرچگونگی این تغییرات وهزینه آن برای نظام وولی فقیه است.درچنین اوضاعیست که نشانه های هرچندضعیف ازتمایش به چرخشی جدید درسیاست ولی فقیه برای نجات نظام دینی حاکم ازبن بست های موجود رامی توان مشاهده کردکه ذیلا دربحث انتخابات بدان اشاره خواهد شد.

یکم،به نظرچنین می رسد که فضای یخ زده حاکم برانتخابات،به تدریج ودرمحدوده جناح بندی های درونی نظام وباند های حاکم ،روبه تغییرگذاشته است. دراین تغییر،ظاهراتهیدیات وایستادگی های تیم احمدی نژاد-مشائی در مقابل ولی فقیه ازیکسو واحتمال به نتیجه نسبی رسیدن چانه زنی های دربالا ودستیابی به تفاهمات پشت پرده میان نمایندگان اصلاح طلبان دینی وبیت رهبری ازسوی دیگر،بی تاثیرنبوده اند.جلوه های بیرونی این تغییر رامی توان درپیام نوروزی ولی فقیه مبنی برنیازوافرشرکت وسیع مردم درانتخابات واینکه همه گرایشات وفادار به جمهوری اسلامی میتوانند ومکلفند درانتخابات شرکت کنند ،مشاهده کرد.نشانه بعدی،انتشاربلافاصله بخش اول بیانیه انتخاباتی تهیه شده ازسوی مشاورین خاتمی بخصوص باتوجه

به سکوت معنی داربیانیه نسبت به جنبش سبز، درپی دعوت مکررازان سووآن سوی اصلاح طلبان ازوی برای اعلان کاندیداتوری، می باشد. درچنین فضایی است که عسگراولادی درادامه تلاش های قبلی اش، به صراحت اهمیت بازکردن قفل موسوی-کروبی را به ولی فقیه، قبل ازبرگزاری انتخابات، گوشزدکرده است.

توجه به این جنب وجوش ها درمیان بالایی ها وبررسی آنها درفضای غبارآلودموجود، البته نکته ای است مهم ونقشی درخوردراتخاذ این یاآن تاکتیک درقبال انتخابات، ازسوی اپوزیسیون آزادخواه ودموکرات ایران دارد. اما مهم ترآزان، توجه وتمرکز روی وضعیت پایینی ها، شرایط زندگی ومشغله ها وتنگنا ها ونیزروانشناسی وانتظارات اقشارمختلف مردم نسبت به ج-ا وطیف های وفاداربه نظام می باشد؛ مهم، توجه روی جنبش متکثر سبز وتحولات آن درجریان سرکوبگری های مزدوران وابسته به ولی فقیه، وچگونگی برخورد گرایشات مختلف، اعم ازولی فقیه تااصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی ونیز تیم مشایی-احمدی نژاد وحتى گرایشاتی درمیان اپوزیسیون، باآن است. آری، انتخابات جلوروی نظام را بایدازچنین منظری، درارتباط با جنبش سبز وبررسی قوت ها وضعف های آن نگریست. فراموش نباید کرد که جنبش سیزکه با رای من کو؟آغازشده بود، درروندی دشوار وتحت سرکوب خشن، باتکیه برنافرمانی مدنی وبااصرارصحیح برمبارزه مسالمت آمیز، درجاهایی به درستی به جمهوری ایرانی فراروئید. این جنبش می توانست درصورت وجود برنامه درست ورهبری مناسب، به سرنوشتی متفاوت دست پیداکند. همگان می دانند که این جنبش اگرچه به دلیل سرکوب مزدوران ولی فقیه عقب نشسته است، اما زمینه های پیدایی آن، درجامعه موجود بوده وحتى باتوجه به بیلان فاجعه باررژیم درهمین چهارساله گذشته، نیرومند ترهم گشته است. این که این بغض فروخته موجود دراعماق جامعه، چه زمانی وچگونه وحول کدام مطالبات بروز کند، نمی توان ازهم اکنون پیش بینی کرد. بغض اکثریت مردمی که زیرانواع واقسام فشارها وتبعیض ها کمرخم کرده اندوحداقل تا حال حاضر، باوجود همه دعوت ها، به دام تلاش های تبلیغاتی جناح بندی های درون نظام، برای گرم کردن تنور انتخابات نیفتاده اند وبا نگاهی معنی دار، بازی های انتخاباتی ودعواهای درونی نظام برای داشتن سهم بیشتری ازقدرت رامشاهده می کنند. نظربه این عوامل وغیردموکراتیک بودن این به اصطلاح انتخابات، و اینکه انتخابات باشرکت کدام جریانات؟، ازطریق حذف کدام نیروها؟ وتحت چه شرایطی وبه چه قصدی؟ برگزارمی شود، بایدبه ارزیابی آن اقدام نمود.

دوم، نگاهی دوباره به سخنان ولی فقیه و نیز بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان طرفدار خاتمی، نشان می دهد که رهبر ج-ا با توجه به تنگنا های بیشمار نظام و قرار گرفتن آن در چنبره ای فشار های داخلی و خارجی، رشد و گسترش نارضایتی در میان مردم، به همراه آشکار شدن موج کم سابقه فساد و تشنگی و توطئه چینی در سطح بالاترین مقامات حکومتی، یعنی و وضعیتی که جامعه را در آستانه بروز انفجاراتی بمراتب فراگیرتر و رادیکالتر از جنبش سبز و گسست شیرازه امور قرار داده است، به سناریوی گرد آوری همه نیروها و گرایشات وفادار به میراث آقای خمینی و معتقد به نظام ج ا هم فکرمیکند. او به جلب همه نیروها، اعم از اصلاح طلب و غیر اصلاح طلب، که در پی تحولات جنبش سبز به بازخوانی و بازنگری انقلاب و تاریخ ج-ا اقدام کرده اند و با وجود همه انتقادات اما به ج-ا و قانون اساسی آن معتقد و وفادارند، هم می اندیشد. او با تاکید بر اینکه فقط یک رای دارد و دخالتی در انتخابات به نفع این یا آن نخواهد داشت، شاید می خواهد بگوید که برخلاف سال ۸۸، قصد دخالت در دعواهای میان نیروهای وفادار به نظام بر سر تعیین سهم هریک از قدرت را ندارد، قاعده بازی «انتخابات» میان خودی ها را پذیرفته است، به نتیجه آن، هر چه که باشد، تن خواهد داد. و البته دیگران، بویژه مارگزیدگان انتخابات ۸۸ هم، به این قول ها بدیده تردید می نگرند و تضمین های لازم را طلب می کنند.

در تفاهم با این دعوت است که در بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان، اولاً به روال گذشته وفاداری خویش نسبت به رهبری خمینی در انقلاب ۵۷ و اعتقاد به ج-ا و قانون اساسی آن را اعلام شده است. ثانیاً، نسبت به جنبش سبز و بازداشت و حصر چهره های شاخص اصلاح طلب نظیر کروبی و موسوی، برخلاف گذشته که از آن طرفداری می شد و شرط حضور در انتخابات را آزادی آنها و آزاد بودن انتخابات اعلام می گشت، این بار متفاوت برخورد شده است؛ یعنی اصلاح طلبان در قبال این همه سکوت نموده اند و به عبارتی به خواست ولی فقیه درباره مرزبندی با «فتنه» تن داده اند؛ خواست انتخابات آزاد را مطرح نکرده اند و بجای آن، از برگزاری انتخابات مناسب سخن گفته اند. بی دلیل نیست که برخلاف گذشته که گاه از اصلاح قانون انتخابات و حذف نظارت استصوابی و نظایر آن حرف هایی میزدند، این بار در این موارد هم سکوت پیشه کرده اند. بیانیه انتخاباتی، در این کادر است که انتقادات اصلاح طلبان را نسبت به بویژه دوره ۸ ساله احمدی نژاد اعلام داشته اند و راهکار های مورد نظر خود را در زمینه تحکیم بنیاد های نظام دینی تحت رهبری ولی فقیه ابراز نموده اند.

ازسوی دیگر، تا آنجا که به تیم احمدی-نژادمشایی برمی گردد، آنها نیزدرپی حملات نمایندگان ولی فقیه درباره آمادگی برای قلع و قمع جریان انحرافی وحذف کاندیدای احتمالی اینان، به اشکال مختلف به دفاع برخاسته اند. از آن جمله با تهدید های مداوم به افشاگری وبگم-بگم، عزم خود را بر شرکت درانتخابات اعلام کردند وعوامفربانیه برانتخابات مدیریت نشده تاکید نموده وتهدیدکرده اند که درغیراین صورت، تا مرحله عدم برگزاری انتخابات هم پیش می روند. اینان ضمن وارد شدن به کارزارتبلیغات انتخاباتی، با انداختن مشکلات به گردن جریانات مدافع ولی فقیه، با تکرار شعار «بهار»، با برافراشتن پرچم ایران وتکیه برناسیونالیسم وتاریخ قبل ازاسلام، ازلحاظ «مسلکی» هم نگاهی متفاوت ازنگاه مسلط رادرزمنه مشروعیت بخشیدن به حکومت دینی مستقر زمزمه کرده اند؛ یعنی به اشکال مختلف ودرفرصت های گوناگون گفته اند وحالی کرده اند که ظهور امام زمان نزدیک است، که کسانی از میان آنان به اولیاءالهگ تعلق دارند، مرتبط با امام زمان هستند، که با وجود این رابطه ترجیح با اعمال مدیریت ازسوی امام زمان است ونه نایب امام زمان! وبیدین ترتیب در صدد تخطئه نقش ودکان روحانیت شیعه اصولی مسلک ودراستاس آن ولی مطلقه فقیه برآمده اند. بنا براین مجموعه، ونیزکاربست شیوه های تعرضی وتوطئه گرانه ازسوی تیم احمدی-مشائی بود که خطرناکتر بودن اینان به نسبت اصلاح طلبان «فتنه گر» از سوی پیروان ولی فقیه مطرح گشت واصول گرایان رابه جنب وجوش تازه واداشت.

سوم، به نظرچنین می رسد که رهبر جمهوری اسلامی، برخلاف ادعایش درپیام نوروزی، اوضاع اقتصادی واجتماعی وسیاسی وفرهنگی جامعه رابه شدت نگران کننده وبیلان چهار سال گذشته ودولت انتصابی خود رابشدت منفی می بیند. اوبا این گمانه زنی ها آشناست که دریک انتخابات نیم بند به روال گذشته، احتمال پیش افتادن کاندیدای احمدی نژاد برکاندیدای اصول گرایان زیاد است! یادرصورت ورود خاتمی به دایره رقابت های درون نظام، احتمال پیش افتادن خاتمی بر کاندیدا های اصول گرا واحمدی نژاد، بیشتر مطرح می شود! چنین است که خودکامه حاکم، ازترس تضعیف بازهم بیشتر نظام، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری دراندیشه تغییرات دیگری هم می باشد. اگریک روی این تغییرات رامذاکره بادولت آمریکا، تلاش برای کاهش بحران هسته ای وبرداشته شدن تحریم های اقتصادی تشکیل می دهد روی دیگرآن، تغییرروش برخورد بانپروه های پیروخمینی ووفادار به نظام وقانون اساسی آن، می باشد. درچنین روندی نه تنها تیم احمدی نژاد-مشائی جایگاه سابقش رااردست خواهدداد، بلکه اصول گرایان هم درجایگاهی ضعیف

ترقرارخواهند گرفت؛ به این دلیل ساده که باید جایی تازه برای اصلاح طلبان «زرد» و معتدل و مطیع نظام در ساختار سیاسی قدرت تعبیه شود.

البته ناگفته پیداست که اجرای چنین سناریویی، هرگاه رهبر خودکامه نظام برتردید های خویش غلبه و به این حد از درایت در تشخیص مصالح نظام نیررسیده باشد، که همین حد از عقب نشینی هم مثبت بوده و در حد خود گشایشی را در سطح جامعه باعث می شود، با دشواری ها و موانع متعدد ی مواجه است. این موانع ازبیت رهبری آغاز شده و در ادامه به فرماندهان سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات، به روحانیت جیره خوار جاخوش کرده در شورای نگهبان و قوه قضائیه و نهاد های ریز و درشت دیگر و دایناسورهای نظیر جنتی و یزدی و مهدوی کنی، و اساساً همه باند های مافیایی در قدرت، که به یمن «نظم موجود» و شیوه حکومتی تاکنونی به موقعیت ها و ثروت های افسانه ای دست یافته اند، گسترش می یابد. چرا که همه اینها، هرگونه گشایشی در وضعیت و هرنوع دادن سهمی از قدرت به اصلاح طلبان را مترادف با محدود شدن نفوذ و کاهش امتیازات انحصاریشان می پندارند. به این موانع، باید مقاومت های تیم احمدی نژاد-مشائی از یک سو و بهره برداری های باندهاشمی رفسنجانی و سهم خواهی او را نیز از سوی دیگر اضافه کرد. چون هاشمی رفسنجانی که مدتهاست در حاشیه قدرت قرار گرفته است، پیشرفت احتمالی چنین سناریویی را در راستای پیشرفت پروژه پیشنهادی مندرج در نامه سرگشاده اش به ولی فقیه در چهار سال پیش میدان دو سهم خویش را طلب می کند. رفسنجانی، چه بخاطر مصالح نظام و چه بمنظور بیمه کردن خود و خانواده اش، برای شکل گیری مثلث جدید در قدرت حول خامنه ای-رفسنجانی-خاتمی تلاش خواهد کرد. اگرچه به نظر چنین می رسد که مشکل عمده ولی فقیه نه هراس از تیم احمدی-نژاد مشائی و نه ترس از باند هاشمی رفسنجانیست؛ برای وی کنار زدن این دو چندان مشکل به نظر نمی رسد! مشکل او، در پیشبرد چنین سناریویی، علاوه بر غلبه تردید ها و ترس از کاهش قدرت خود، عمدتاً به مقاومت های موجود در جناح خودی، در میان طیف اصول گرایان و بخصوص در سطح سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات برمی گردد.

چهارم، رقابت ها در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، در «دموکرات ترین حالت» میان اصول گرایان، دولتی ها و بخشی از اصلاح طلبان خواهد بود. یعنی در صورت عبور کاندیدای تیم احمدی نژاد-مشائی و نیز کاندیدای اصلاح طلبان پشت کرده به جنبش سبز از فیلتر شورای نگهبان، انتخابی خواهد بود در میان بخشی از خودی های نظام و نه همه طرفداران نظام! چرا که جای جریاناتی نظیر جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز نهضت آزادی و طیف نیروهای موسوم به ملی و مذهبی، که این آخری

ها البته بسته به اوضاع بین طرفداری از نظام و خروج از آن نوسان دارند، در این مجموعه خالیست. حالت دیگر، حذف کاندیدا های اصلی معرفی شده از سوی دولتی ها یا اصلاح طلبان مطیع ولی فقیه از سوی شورای نگهبان است. در این صورت باز هم دایره خودی هاتنگ ترمی گردد. بنابراین سخن بر سر به اصطلاح انتخاباتیست در میان آن دسته از خودی ترها، که با جنبش سبزمرزبندی دارند و از قبل حق هرگونه اعتراض و در صورت لزوم نافرمانی مدنی ای که تداعی کننده جریان «فتنه» می باشد را از خود سلب کرده اند.

درباره شرایط برگزاری چنین انتخاباتی هم اظهر من الشمس است که نه رنگی از آزادی دارد و نه نشانه ای از دموکراسی. اگرچه شاید از نظر اصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی، و نیز همفکران وی در اپوزیسیون خارج کشور، «انتخاباتی مناسب» تعبیر گردد. شرکت کردن در چنین انتخاباتی و آن هم در صورت حضور کاندیدای اصلاح طلبان، اگر برای بخش هایی از مردم رنج دیده ای که زیر فشارهای کمرشکن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمرخم کرده و در آستانه له شدن قرار دارند و به ناگزیر به انتخاب بین بد و بدتر روی می آورند قابل فهم است، اما در مورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست. شیوه های بغایت سرکوبگرانه و قرون وسطایی و حذفی رژیم، هیچ چاره ای جز عدم شرکت نیروهای مختلف اپوزیسیونی طرفدار اسـتقرار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در ایران، نگذاشته و نمی گذارد. اینکه این عدم شرکت، با چه تاکتیک ها و روش های مشخص تری توأم گردد مسئله ای است که می باید متناسب با پیشرفت تحولات در مدت باقیمانده و رایزنی میان گرایشات گوناگون اپوزیسیون، پاسخ مناسب یا بد.

۱۳۹۱-۰۱-۱۲ برابر با ۲۰۱۳-۰۴-۰۱

چه کسی مشغول تدارک "فتنه" 92 است؟!



تقی روزبه

چه بسا بهم خوردن تعادل تاکتونی رژیم، بتواند فرصت هایی برای

پیشروی جنبش مستقل ضد استبدادی- مطالباتی و براساس دست آوردهای تجربه 88 فراهم آورد.

آماده سازی افکار عمومی توسط باند حاکم برای وقوع فتنه ای خطرناک تراز "فتنه ۸۸":

گرچه سردمداران رژیم دایما از بروز فتنه ۹۲ و فتنه ای حتی بزرگتر از سال ۸۸ سخن می گویند، اما آن چه که در پشت این شباهت سازی ها و هشدارها جریان دارد، جز نعل وارونه زدن و آدرس غلط دادن به افکار عمومی درمورد نقشه های از پیش تنظیم شده اتاق مهندسی "انتخابات" از یکسو و غبار آلوده کردن فضای عمومی برای ممانعت از اتخاذ اقدامات مستقلانه و انتظار کشیدن و نظاره گرشدن، از سوی دیگر نیست. عبارت دیگر انتظار کشیدن و نظاره گرشدن نیست؛ درحقیقت ایجاد فتنه توسط خود حاکمیت بخشی از سناریوی مهندسی انتخاباتی رژیم است برای بیرون کشیدن رئیس جمهور مورد نظریت رهبری و بخش های نظامی- امنیتی از دل صندوق و خنثی کردن کارشکنی های احتمالی دولت در کنترل آن. نباید فراموش کنیم که کانون مشخص منازعات درآستانه انتخابات اساسا روی آنکه چه کسی صندوق را کنترل کند می باشد. هرچه به زمان برگزاری نزدیک ترشویم شمارش معکوس و اقدامات تدارکاتی برای شروع این فتنه شتاب بیشتری خواهد گرفت و جزئیات بیشتری از آن توسط خود دست اندرکاران رژیم انتشار خواهد یافت.

علاوه بر وجود قرائن و نشانه های متعدد، اما سخنان اخیر یکی از سرداران مهم سپاه با توجه به آن که مسئولیت مستقیم مهندسی انتخابات و قابلیت آن را برعهده دارد، حائز اهمیت است: به گزارش ایلنا "پاسدار محمدعلی آسودی معاون فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولایت فقیه در سپاه پاسداران اظهار داشت که فتنه ای عمیق تر و گسترده تر از فتنه ۸۸ در پیش داریم و این فتنه در انتخابات ۹۲ قبل از انتخابات است، به شکلی که برخی می گویند اگر این چنین نشود، انتخابات را برگزار نمی کنند و آن را تحریم می کنند".

البته سخنانی قریب به این مضمون بارها و بانحاء گوناگون توسط این یا آن مقام سپاه و یا سایر دولتمردان وعناصر نزدیک به بارگاه رهبری مطرح شده است، چنان که اخیرا یکی از عناصر جبهه پایداری و وابسته به مصباح یزدی از وجود طرح و نقشه و آمادگی جناح حاکم برای مقابله و خنثی کردن نافرمانی احتمالی دولت در برگزاری انتخابات پرده داشت. پخش فیلم برکناری بنی صدر از سیمای رژیم، آن

هم در شرایطی که به "انتخابات" نزدیک می شویم آشکارا حاوی پیام مشخصی بود که احتمال وقوع حوادث و سمت و سوی مشابه آن رویدادها و آماده سازی افکارعمومی برای وقوع آن را نشان می دهد. اگر درکنارنشانه های فوق، تنش های اخیر بین دولت و بخش های دیگر حاکمیت، یعنی مجموعه کشاکش و واکنش های مربوط به سخنان و رفتارهای احمدی نژاد درمراسم تدفین چاوز (ازجمله لمس فیزیکی ابرازهمدردی احمدی نژاد با مادرچاوز که ارکان سراسر ریا و فریب دکانداران مذهبی و نظام را به لرزه افکند) که در واقع نوعی دهن کجی آشکار به رقبا و چوب حراج زدن به ارزش های رسمی و شناخته شده نظام واپسگرای حاکم در برابرانظار جهانی بود و موجی گسترده از خشم و تأسف و تهدید مراجع و روحانیون و خطیبان نمازجمعه و دیگر دولتمردان نزدیک به بیت رهبری را برانگیخت درکنار اقدامات دیگری چون برگزاری همایش نروزی را درنظر بگیریم، معلوم می شود که هرچه به زمان انتصابات نزدیک تر می شویم، نقشه و خواست خامنه ای مبنی بر کنترل هدایت و فرود آرام این هواپیما بر باند فرودگاه، بیش از پیش دشوارترشده و شانس موفقیت را از دست می دهد و بااحتمال قوی ما با یک فرود اجباری و کنترل نشده و احیانا حادثه برانگیزی مواجه خواهیم شد. در واقع ناامیدی از فرود آرام و بدون سرو صدا و تلفات، امری که خامنه ای بدلیل نقش اصلی که در برکشیدن و حمایت همه جانبه از احمدی نژاد داشته، بیش از هرکسی برآن اصرار داشته و شکست درآن، شکست بیلان عملکرد و افزایش آسیب پذیری موقعیت وی نیزتلقی می شود، عملا با ناکامی مواجه شده و یا حداقل نشانه های بارزی از شکست آن مشاهده می شود.

در سخنان سردارآسودی باتوجه به نقشی که سپاه و بیت رهبری در تنظیم این سناریوها دارند و جایگاه او در پیوند با این هردو نهاد، دونکته بیش ازهمه جلب توجه می کند: یکی آن که سخن او جنبه اخباری داشته و به نوعی اطلاع رسانی محسوب می شود تا سخن گفتن مبتنی بر حدس و گمان و ارزیابی این یا آن سیاستمدار از سیرتحولات، دیگر آن که وی زمان وقوع آن را برخلاف جنبش اعتراضی ۸۸ (یا بقول او و جناح حاکم، فتنه ۸۸)، پیش از انتخابات و به شکل عدم برگزاری انتخابات- و توسط دستگاهی که قانونا متصدی برگزاری آن است، یعنی دولت و وزارت کشور می داند. چنین زمزمه هائی در پایان ریاست جمهوری خاتمی نیز به نحوی مطرح شدند که البته با وجود عدم تمایلی که در وزارت کشور آن زمان درعدم برگزاری انتخابات وجود داشت، بدلیل تمکین محمد خاتمی به فرمان رهبری و اهتمام وی صدور دستورالعمل به استانداران و فرماندهان و هئیت های اجرائی در

برگزاری آرام انتخابات، نهایتاً مشکلی پیش نیامد. بهرحال با درنظرگرفتن دوگزاره قطعیت، و زمان وقوع فتنه در سخنان سردار سپاه، تردیدی نمی ماند که در اتاق مهندسی انتخابات، طرح پیشدستانه ای برای برکناری دولت در زمان مناسب و چه بسا در دقایق نزدیک به ۹۰- در صورتی که هرگونه نشانه ای از تمرد احمدی نژاد دیده شود-مورد بحث و گفتگو قرارگرفته و تدارک آن به یک امرجدی تبدیل شده است، آنقدر جدی که رژیم عملاً مشغول اطلاع رسانی پیرامون است.

اما آن چه که سبب گشته سردمداران رژیم فتنه ۹۲ را توطئه ای بزرگتر و خطرناک تر از رویدادهای ۸۸ به حساب بیاورند، از واقعیت های زیرسرچشمه می گیرد:

نخست آن که این بار دامنه بحران و شکاف و جراحی به درون صفوف کمپ اصول گرایان کشیده شده است. نباید فراموش کرد که انگیزه اصلی تصفیه های گذشته، ایجاد یکدستی و به اصطلاح حاکمیت یگانه بود با توجه به دوگانگی ها و شکاف های دوران موسوم به اصلاح طلبی. اما آن چه که درعمل بوجود آمد، برخلاف اهداف و آرزوهای دستگاه ولایت، کشیده شدن معرکه رقابت ها و نزاع ها به درون قلعه اصلی قدرت یعنی صفوف اخص اصول گرایان و فلج شدن بیش از پیش نظام از درون بود. در اینجا دشمن خودی است و مشغول گل زدن به خود. و از قضا توسط کسی است که بیش از همه تحت الحمایه شخص رهبر بوده است. عامل دوم مربوط به عمق و ابعاد همه جانبه بحران اعم از داخلی و خارجی و یا سیاسی و اقتصادی و لاجرم افزایش شکنندگی رژیم است. عاملی که با حک کردن شکست تمام عیار برپیشانی رژیم در طی یک دوره ۸ ساله، موجب بی اعتمادی به رهبری و افول اقتدار وی به مثابه ناخدای غیر قابل اعتماد و قادر به هدایت کشتی در میان امواج طوفان است. از همین رو رقبای مورد تحقیر و سرکوب قرارگرفته، سربلند کرده و خواهان سهم بیشتری از کیک قدرت هستند. از این نظر جناح حاکم باید همزمان در چند جبهه به جنگد. و از آن جا که جراحی بریدن بیمار و برروی بستری مذاب و سوزان از انباشت بحران فراگیر و همه جانبه صورت می گیرد، نگرانی رژیم بسی بیشتر از گذشته است. حتی می توان گفت رژیم اگرهم بتواند بحران موجود و پیش انتخاباتی را بطور کامل مهار و مهندسی نماید و آنرا در راستای امیال و منافع باند حاکم حل کند، بسیار موقتی بوده و بادی را می کارد که محصولش طوفان بیشتر است. بعید است آرامش گورستانی ناشی از یکدست سازی، این بار حتی چند صباحی هم بتواند دوام داشته باشد و دعوا در میان خودی ترها به معنی فلج شدن هرچه بیشتر سیستم از درون است. در حقیقت در فضای پس از

انتخاباتی احتمال تقارن و همزمانی فوران تضادها و بحران های درون سیستمی و بیرون سیستمی افزایش خواهد یافت. درکل رژیم برسر دوراهی انتخاب قرارگرفته است. از یکسو با ادامه سیاست های تاکنونی اش قادر به حفظ تعادل خود نخواهد بود و از سوی دیگر نگران از پی آمدهای تصمیمات اجتناب ناپذیری است که در برابرش قرارگرفته و خواهی نخواهی تناسب قوای درونی موجود را تحت تأثیرخود قرارخواهد داد.

چه بسا بهم خوردن تعادل تاکنونی رژیم، بتواند فرصت هائی برای پیشروی جنبش مستقل ضداستبدادی- مطالباتی و براساس دست آوردهای تجربه ۸۸ فراهم آورد. اما در این میان دوخطر جدی بهره برداری از این فرصت های محتمل را تهدید می کند: نخست چند وجهی بودن نزاع های درونی رژیم است که می تواند تمرکز اصلی را از مبارزه علیه کلیت نظام و در مرکز آن ولایت فقیه به مثابه قلب تپنده نظام درمحاق ببرد (احمدی نژاد بهرحال تاریخ مصرفش تمام شده، باید قلب نظام را هدف گرفت)، و دیگری شنیدن بوی کباب است- ولو آن که خطای شامه باشد، چنان که دردیدار اخیر آن ها با خامنه ای، وی صراحتاً توبه از مخالفان نظام را به آن ها نصیحت کرد- توسط اصلاح طلبانی است که خود را آماده مشارکت تمام قد و باصطلاح حداکثری در بازی انتخاباتی باند حاکم و داغ کردن تنور آن، به سودای برخورداری سهمی از قدرت می کنند. چنان که خاتمی اعلام کرده است اصلاح طلبان برای نجات کشور هم برنامه دارند و هم نیروی اجرائی! و موج طومارنویسی ها برای دعوت از وی نیز به راه افتاده است. از همین رو تمرکز بر روی این دو رویکرد و توهماتی که آن ها در سطح جامعه می پراکنند ، نقداً برای زنده کردن فرصت های بالقوه واجد اهمیت است.

۲۹-۱۲-۱۳۹۱/ ۲۰۱۳-۰۳-۱۹

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de>

taghi_roozbeh@yahoo.com

در مبارزه برای دموکراسی، شیخ و شاه همراه ما نیستند

احمد آزاد



انتخابات آزاد تنها در چارچوب یک شرائط دموکراتیک، واقعی و نه صوری، امکان پذیر است. و تا زمانی که این شرائط فراهم نباشد حرف از انتخابات آزاد، اگر ساده لوحی نباشد، مردم فریبی است.

اخیرا مقاله ای در سایت ایران امروز با عنوان «دوگانگی در سازمان فدائیان اکثریت» و با امضاء الف جیلو منتشر شده است. در این نوشته، نویسنده به نقد سیاست سازمان اکثریت در قبال ائتلافی سیاسی با عنوان «اتحاد برای دموکراسی در ایران» پرداخته است. چند صباحی است که تنی چند از فعالین سیاسی از افقهای گوناگون، چپ، جمهوری خواه، ملی و سلطنت طلب به دور هم جمع شده و با تشکیل چند کنفرانس (پاریس، بروکسل، واشنگتن و پراگ) تلاشی را برای ایجاد یک ائتلاف سیاسی بر علیه رژیم آغاز کرده اند و اخیرا نیز دو سند راهبردی این جمع منتشر شده است. از ابتدای این حرکت نیز از زوایای گوناگون به این حرکت انتقاد شده و میشود و همزمان باورمندان به این حرکت نیز در دفاع از آن دست به تحریر مقالاتی زده اند. ایده ایجاد ظرفی برای جمع کردن همه اپوزیسیون ایران، بدون توجه به تعلقات سیاسی و برنامه ای آنها، جدید نیست و این تلاشها از حدود دهسال پیش و با انتشار «منشور ۸۱» آغاز شده بود. از این زاویه آقای جیلو حرف جدیدی نسبت به آنچه که در این سالها در دفاع از حضور نحلہ های مختلف سیاسی و بویژه سلطنت طلبان در یک ائتلاف سیاسی گفته شده، ندارد. اما متد نقد ایشان به سازمان اکثریت و پایه استدلالی ایشان است، که جای توجه دارد.

در ابتدا باید بر این نکته اشاره کنم که حکومت جمهوری اسلامی مخالف همه کس و همه چیز است. این حکومت حتی مخالفتهای جناحهای درونی خود را هم برنمیتابد و از این زاویه مخالفین رژیم بسیار متنوع اند. در برخورد به سیاستهای مختلف در اپوزیسیون نباید به روش مجاهدین متوسل شده و هرکس را که با خود مخالف بود را به همان گویی با جمهوری اسلامی متهم کرد. کاری که متاسفانه آقای جیلو در مقدمه نوشته خود به آن دست یازیده.

جوهره نوشته آقای جیلو نقد سیاست سازمان اکثریت در عدم پذیرش همکاری «اتحاد برای دموکراسی در ایران» بطور عام و سلطنت طلبان بطور خاص میباشد. وی میگوید که آنها حتی حاضر به گفتگو و دیالوگ با این جریان نیستند و میپرسد: «چگونه این "سازمان" نمیتواند حول موضوع شناخته شده "انتخابات آزاد" و یا هر شعار عام قابل شناسایی دیگری، برای باز کردن راه وصول به دموکراسی در ایران که ساختاری است با تعریفی روشن، زمینی و تجربه شده یعنی همان هدف مقدم "سازمان"، حتی به یک همفکری و گفتگوی اولیه با عده‌ای از همراهان سوسیالیست و غیر سوسیالیست مدافع انتخابات آزاد در "اتحاد برای دموکراسی" مبادرت کند؟». وی در پاسخ به این سوال به سیاست سازمان اکثریت در نفی همکاری با جریان‌ات سلطنت طلب اشاره کرده و میگوید: «یکی از دلایل حساسیت رهبری سازمان نسبت به تشکل "اتحاد برای دموکراسی"، حضور و موجودیت یک گرایش طرفدار نظام مشروطه پادشاهی در درون این "اتحاد" بوده است.» نویسنده سپس برای نقد این سیاست و لزوم همکاری سازمان اکثریت با سلطنت طلبان، پایه استدلال خود را بر سیاست ائتلافی این سازمان با اصلاح طلبان و به قول خودش «مشروطه خواهان دینی» (طرفداران حکومت مردمسالاری دینی) قرار داده و از این جا به تناقض این دو سیاست تکیه کرده و سیاست نفی همکاری با سلطنت طلبان را رد میکند. وی در این مورد میگوید: «آیا اصلاح طلبان مدافع نظام فقهی و به عبارت دیگر مشروطه طلبان دینی، نیز مشمول چنین رویکردی هستند؟ البته که چنین نیست.» و در ادامه ضمن توضیحاتی پیرامون این که سلطنت مشروطه به معنی حکومت استبدادی پادشاهی نیست همانگونه که حکومت جمهوری هم به خودی خود به معنی استقرار دموکراسی نیست، میگوید: «همان ترتیبی که یک رژیم سلطنتی مدعی پاسداری از قانون اساسی انقلاب مشروطیت، تبدیل به یک رژیم دیکتاتوری تمام عیار گردید، یک جمهوری مدعی دموکراسی نیز، در مدت کوتاهی به یک نظام استبدادی بیرحم و خونریز تحول یافت.» و نتیجه میگیرد که «اگر مشروطه طلبی در عمل به معنای برگرداندن سلطنت به قدرت است، به همان نسبت نیز حمایت از مشروطه خواهان دینی دفاع از تداوم نظام مبتنی بر ولایت فقهی است.»

شیوه استدلال آقای جیلو بسیار جالب است. ایشان برای نقد سیاست سازمان اکثریت و اثبات نظر خود که همانا لزوم همکاری با سلطنت طلبان است، از سیاست نادرست سازمان اکثریت در ائتلاف و همکاری با اصلاح طلبان استفاده (یا بهتر است گفته شود سوء استفاده) میکند تا با تکیه بر این تناقض در سیاست، فکر خود را به کرسی نشاند. واقعیت این است که همانقدر که سیاست ائتلاف با اصلاح طلبان نادرست

است، سیاست همکاری با سلطنت طلبان هم نادرست است و نمیتوان از یک سیاست نادرست توجیهی برای یک سیاست نادرست دیگر تراشید.

ایشان در ابتدای نوشته خود به اصول پایه ای جنبش فدائی که همانا «باور استوار و بی‌خدشه به یگانگی حرف و عمل، نه تنها یک اصل اخلاقی بلکه از اصول راهنمای سیاست در جنبش فدایی بود» اشاره دارد و آن را مورد تاکید قرار میدهد. اکنون باید پرسید رابطه مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران و همراهی و همکاری با جریان‌اتی که حامل ایده های غیردموکراتیک هستند، چگونه سیاستی است و چه قرابتی با این اصول یگانه دارد؟

سلطنت طلبان حامل ایده حکومت پادشاهی هستند که بر محور شخص پادشاه غیر انتخابی و مورثی استوار است. در طول تاریخ و در جریان مبارزات مردم برای تحقق دموکراسی و محدود کردن قدرت مطلقه پادشاه، شکلی از حکومت بدست آمد که آن را پادشاهی مشروطه نامیدند، که همانا مشروط کردن قدرت پادشاه به نظر مردم بود، و بتدریج قدرت پادشاه به نفع نهادهای مردمی کاهش یافت تا به امروز که در برخی از کشورهای اروپائی، دموکراسی پارلمانی مستقر و پادشاه یا ملکه به یک سمت تشریفاتی تبدیل شده است. پروسه تحول تاریخی در این کشورها چنین پیموده شده است. از این پروسه نمیتوان فضیلتی برای سیستم پادشاهی مشروطه ساخت و آن را به عنوان یک سیستم دموکراتیک ارائه کرد. در جایی که دیگر پادشاهی در کار نیست، تلاش برای برگرداندن پادشاه، ولو در قالب مشروطه سلطنتی، یک گام به عقب است. اگر تاریخ بیانگر مبارزه پیشرو و بی وقفه مردم با قدرتهای فائده برای رسیدن به دموکراسی است، نمیتوان ادعای پیشرو بودن داشت و از یک ایده عقب مانده دفاع کرد و بدتر به دیگران هم خرده گرفت که چرا شما چنین نمیکنید. فکر بازگشت سلطنت به ایران یک فکر عقب مانده است که جایی در پیشرفت جامعه ایران به سوی دموکراسی ندارد. به همین دلیل هم یک نیروی خواهان دموکراسی که مدعی است حرف و عملش یکی است، نمیتواند سیاستی مغایر اصول دموکراسی اتخاذ کند.

اصلاح طلبان و تمامی جریان‌ات دین باور که همچنان از حکومت مذهبی دفاع میکنند، ولو در قالب یک حکومت «مردم سالاری دینی» به همان میزان سلطنت طلبان، یک نیروی غیردموکراتیک هستند. امروزه برای همه روشن شده است که تلفیق دین و حکومت جز فاجعه چیزی به بار نمی‌آورد. این که مردم ایران باور مذهبی دارند واقعیتی است قابل احترام. ولی پایبندی به داشتن یک حکومت دینی و تاکید بر آن انگونه که اصلاح طلبان تکرار میکنند، به هر دلیل و بهانه ای، خارج

از چارچوب یک فکر دمکراتیک است. در اینجا نیز یگانگی حرف و عمل حکم میکند که نیروی خواهان استقرار دمکراسی در ایران از پذیرش سیاستی که از دل آن همکاری و ائتلاف با باورمندان به حکومت مذهبی بر میخیزد، پرهیز کنند. نمیتوان سخنرانیهای آتشینی در دفاع از دمکراسی و حقوق مردم کرد و همزمان با اصلاح طلبان پیرامون راههای همکاری و ائتلاف مذاکره کرد و مدام هم این را عین سیاست وانمود و خود را سیاست ورزی خردمند و دیگران را نوآموزان عرصه سیاست خواند. باور استوار به حرف و عمل سنخیتی با سیاستهای فرصت طلبانه و نان به نرخ روز خوردن ندارد.

حکومت جمهوری اسلامی ایران، اپوزیسیون متنوعی دارد که هر یک برنامه و اهداف خاص خود را دنبال میکنند. همه مدعی اند که «میزان رای مردم است» و همه فعلاً در حرف خواهان استقرار دمکراسی در ایران هستند. معیار هر یک از ما برای شناخت این نیروها و موضعگیری در مقابل آن، فعلاً سابقه تاریخی، نگاه ایدئولوژیک آنها به جامعه و سیر تحول جامعه ایران و برنامه آنها برای تحقق آن نگاه است. از این زاویه برای نیروئی که خواهان استقرار یک دمکراسی متکی بر رای مردم است، پادشاه و ولی فقیه و هر نوع دیگر از پست و مقام ویژه و مورثی، فاقد اعتبار دمکراتیک است.

انتخابات آزاد تنها در چارچوب یک شرائط دمکراتیک، واقعی و نه صوری، امکان پذیر است. و تا زمانی که این شرائط فراهم نباشد حرف از انتخابات آزاد، اگر ساده لوحی نباشد، مردم فریبی است. در عین حال انتخابات آزاد «مهر مار» یا شاه کلید درب بسته شده دمکراسی در ایران نیست. انتخابات وسیله ای برای تامین دمکراسی است و نه خود دمکراسی. حول وسیله نمیتوان ائتلاف سیاسی تشکیل داد.

برای استقرار دمکراسی در ایران اپوزیسیون باید بر پراکندگی موجود در صفوف خود غلبه کرده و ائتلافهای سیاسی ممکن را سامان دهد. یقیناً این مردم ایران خواهند بود که در آینده با رای خود حکومت آینده را انتخاب خواهند کرد. مخدوش کردن صفوف اپوزیسیون و برپا کردن گردوخاک حول «دمکراسی» و «انتخابات آزاد» و لزوم «همه با هم» مشکلی را از جامعه ما حل نخواهد کرد.

دفاع از یک سیاست غلط دستاویز توجیه یک سیاست غلط دیگر نیست. اگر در سازمان اکثریت کسانی بر این باورند که برای استقرار دمکراسی در ایران باید با سلطنت طلبان همراه شد، همانقدر در اشتباهند که آنانی که باور به همراهی و همگامی با اصلاح طلبان دارند. مبارزه

برای دمکراسی با همراهانی غیر دمکرات، متزلزل و ناپیگیر، که سودای دیگری در سر دارند، به بیراهه رفتن است. سازمان اکثریت در گذشته این را آزموده است و امید است که از آن تجارب درس آموزی کرده باشد.

۱۷ مارس ۲۰۱۲